

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه الفلق (جلد اول)

نختم مفهومی استادانوت ۹۳/۹/۸

نکاتی راجع به سوره‌های جزء ۳۰:

کل قرآن در سوره‌های کوچک جمع شده است، برای همین خواندن آن آسان است اما کار کردن آن سخت است. این سوره‌ها کوچک و قابل مرور کردن است و همچنین جمع بندی موضوع است لذا هم مقام احکام هم مقام تفصیل دارند. در مقام احکام: یک مدل هستند برای یک سری مفاهیم در کل قرآن مثلاً سوره فلق و ناس مدل استعاده را در کل قرآن نشان می‌دهند. هر جا خواستید استعاده کنید باید از این مدل استفاده کنید. احکام یعنی بیان حقیقت جاری در کل قرآن.

در مقام تفصیل: بیان راهکار برای موضوعات مطرح شده هستند. ارائه راهکارهای اختصاصی برای موضوعات مطرح شده است مثلاً وقتی در سوره بقره و آل عمران به استعاده می‌رسید باید تفصیلی آن را در سوره فلق و ناس ببینید. این دو نکته فقط در مورد جزء سی نیست برای کل قرآن است اما در سور این جزء بهتر دیده می‌شود.

مجموع این دو بحث این است که انسان یک فهم کلی بدست آورد و به آن رجوع کند و یک فهم اختصاصی قابل توسعه که حتی اگر گمانه زنی و متشابه باشد اشکالی ندارد اما فهم کلی آن محکم باشد.

هر کدام از این سوره‌ها بالاخص در مقام احکامشان تبدیل به یک نرم افزار در درون انسان می‌شوند و می‌تواند اجرا شود و به تدریج منابع بسیاری را برای انسان رقم بزند. این را در مورد سوره‌های بلند به این نحو می‌گوییم چون دسترسی به آنها سریع نیست اما دسترسی به اینها سریع است.

همچنین با توجه به نکات بالا این سور با درجات علمی متفاوتی قرائت می‌شود. مثلاً به بچه‌ها با مفاهیمی که خودش درگیر آن است قابل آموزش است. به همین دلیل است که سوره‌ها را به بچه‌ها از جزء سی آموزش می‌دهند.

با سوره‌های جزء سی می‌شود روش مطالعه کل قرآن را بدست آورد. مثلاً با دستگاه سوره فلق می‌توان کل قرآن را مطالعه کرد. حسن آن به این دلیل است که شما می‌توانید فقط سوره‌های جزء سی را حفظ کنید اما کل قرآن را در نمازهایتان یا در روزمرتان مرور کنید. این موضوع را اهل بیت این طور مطرح کردند که اگر فلان سوره را هر کس بخواند یک سوم قرآن را خوانده است و اگر سه بار بخواند کل قرآن را خوانده است.

قرآن مثنائی است یعنی مضامینش روی هم انعطاف دارد یعنی می‌توانید سوره بقره را با معانی سوره فلق بخوانید.

حال سوره فلق این گونه است که می‌توان کل قرآن را با آن مشاهده کرد.

سبع مثنائی بودن قرآن سوره حمد است و به همین خاطر اسمش سبع مثنائی است یعنی ۷ آیه‌ای که قابل انعطاف است.

ما وقتی نماز می‌خوانیم احساس نمی‌کنیم که قرآن می‌خوانیم اما خدا وقتی بحث نماز را مطرح می‌کند آن را جدا از قرآن نمی‌داند بلکه آن را یک مدل قرآن خواندن می‌داند مثل سوره مزمل که وقتی می‌گویید قم الیل بعدش می‌گوید نماز بخوان یا قرآن فجر بخوان.

سوره‌های جزء سی به مفصلات تعبیر شده‌اند.

اگر بخواهیم تمایز قرآن را نسبت به بقیه کتب مشخص کنیم باید روی جزء سی کار کنیم.

سوره‌های جزء سی خیلی سنگین هستند و بنده از گفتن آنها ابا دارم زیرا در بحث تدبری مطرح کردن خیلی مشکل است. وقتی ما وارد تحلیل می‌شویم از حوزه قرآن خواندن خارج می‌شویم مجبوریم بعضی از بحث‌ها را باز کنیم و ۳ یا ۴ جلسه یک واژه از یک سوره کار شود لذا افراد باید آمادگی داشته باشند و بدانند این هم جزء برنامه است.

سوره مبارکه فلق

آیه ۱:

قل: ابراز درونی و تبدیل شدن اعتقاد به فرآیند عملی به این معنا که در قل یک طرفش اعتقاد و یک طرفش عمل است پس یک باور به عمل رسیده است که دو حالت دارد یکی اینکه در گفتار مشهود باشد یکی این که در رفتار مشهود باشد و قل های قرآن نوعاً از این مدل است بالاخص وقتی امر به قل می شود یک عملیاتی است که متکی به باور است.

اعوذ: پناه بردن از یک خطر در پیش رو یعنی خود را در امنیت قرار دادن، به محل امن رجوع کردن برای دوری از آسیب ها که دو حالت دارد دفع و رفع یعنی یا آسیب آمده و می خواهد آن را برطرف کند یا آسیب می خواهد بیاید و شما می خواهی آن را دفع کنی یعنی یا درمان است یا پیشگیری است.

درمان = رفع پیشگیری = دفع و جفتش می شود منع.

رب الفلق: مضاف و مضاف الیه، ویژگی رب را با فلق بیان می کند و برای فهم رب باید فلق را شناخت.

فلق: انشقاق مع حصول ابانۀ بین الطرفين، علت آمدن انشقاق این است که شق فجر، شکاف همه اینها در آن است.

ابانه: از ریشه بین است وقتی بین یک چیزی با یک چیزی فرق می کند به آن ابانه می گویند یعنی می توانی فرق قائل بشوی و بیشتر یک تمایزی است که بین دو طرف ایجاد می شود مثلاً می گویند سپیده دم و شما می فهمید که یک طرفش شب بوده و یک طرفش روز که در واقع می شود تمایز بین شب و روز.

فلق فقط در حوزه مخلوقاتی به کار می رود که در نظام تقدیر هستند.

ما یک نظام مجردات داریم که در آن کتاب خلق می شود و فلق هم در عالم خلق است نه عالم امر زیرا عالم امر به این معنا مقدار ندارد.

رب فلق: اون وجود مبارکی که فلق را ایجاد می کند به معنی فائق است در واقع رب الفلق میشود رب از جهت ایجاد انفلاق در مخلوقات.

رب: همه کاره، اگر از رب بگیری در قرآن جمعش را ارباب می گوید وقتی ارباب می گوید یعنی همه کاره.

علامه: (رب) مالکیت در تدبیر دارد یعنی تدبیر اشیاء بدست اوست.

رب همان لا اله الا الله خودمان که یک کاری هم از او می بینیم و اسم نزدیکترش می شود سرپرست.

علامه مصطفوی: کسی که متصدی و مالک تدبیر در تدبیر شی در رساندن او به کمال است و وقتی این را می گوئیم باید انفلاق را هم به آن اضافه کنیم یعنی مالکیت در تدبیر و سرپرستی و سوق دادنش به واسطه انفلاق صورت می گیرد.

ماهیت فلق از شکاف جدا نیست.

آیه ۲:

من: بحث تمایز است، من یعنی اینکه در واقع داریم محل و محدوده تمایز را تعیین می کنیم به خاطر همین شروع تمایز یا محل تمایز است.

در عربی می گویند من شروع غایت است.

من انواع دارد که یکی از آنها "بعضی از" است که باز هم تمایز دارد.

کار کردن روی انواع من یعنی کار کردن انواع تمایزها.

با فهم معنای من در قرآن قضیه تمایز را به صورت محصوره قابل بررسی است. یعنی می توانید بگویید که انواع تمایز مثلا از این ۵ تا یا ۳ تا خارج نیست.

شر: علامه مصطفی: ما یقابل الخیر، مفهوم متناقض است یعنی با خیر قابل جمع نیست. خیر به معنای آن چیزی است که ترجیح داده می شود یعنی حتما نسبت دارد به موارد دیگر که رجحان داده شده است و اگر مصدر بگیریم بهتر و افعال تفضیل می شود.

وقتی مصدر می شود یعنی خودش را بررسی می کنیم و می گوئیم قابل رجحان و در واقع می شود جزء آیتم های رجحان و حتما نسبت در آن مطرح است. وقتی مصدر شود صفتش از مصدرش گرفته می شود و مصدر را در جای خاص استفاده می کنیم برای درست کردن انواع خیر یا مضاف و مضاف الیه که باید به معنای مصدری برگردانی.

با توجه به این چیزی که علامه مصطفی مطرح می کند نظام تفکر + تعقل عهده دار تشخیص است.

موضوع خیر و شر برای کسی که تفکرش کار نکند مبهم است. یعنی قید تفکر صحیح در موضوع خیر و شر مهم است. اگر انسان فاقد تفکر صحیح باشد هر احتمالی در مواجهه او با مسائل، از جنس خیر و شر امکان دارد.

شر ضررهایی است که انسان با قوه تفکر و تعقل می فهمد و خود گواهی به دوری و پرهیز از آن را می دهد. یعنی شر وجود خارجی ندارد یعنی به اعتبار قوه تعقل و تفکر شناخته می شود.

اختلالاتی که در ساختار انسان ایجاد می شود و او را از منفعت ها دور می کند ضرر است و ضرر در مقام اختیار شر است. در شر مفهومی از اختیار را وارد می کنیم ولی در ضرر این گونه نیست.

همه پیشرفت هایی که انسان کرده است به خاطر مواجهه با ضرر بوده است مواجهه با ضرر ایجاد هدایت می کند لذا اگر ضرر را برداریم رشد اتفاق نمی افتد.

همه شرها به طور طبیعی ضرر هستند ولی هر ضرری شر نیست. شر در درون خود حتما ضرر است و هر ضرری ممکن است شر باشد.

دو حالت دارد: ما خلق یعنی هر چه خدا خلق کرده است شر دارد یعنی ما خلق می تواند در مقام رجحان اشتباهی رجحان داده شود اما اگر بگوئید ما خلق یعنی هر چه خدا خلق کرده است ضرر دارد و این اصلا جور در نمی آید.

ما خلق می تواند شر داشته باشد و این می تواند از این جاست که در مقام رجحان می تواند اشتباهی رجحان داده شود. چون شر در عالم خارج با وجود انسان معنا پیدا می کند.

انسان در مواجهه با مسائلی که پیش می آید ممکن است دچار ضرری شود که به اختیار یا رجحانش ربط پیدا می - کند.

شر: ضرر ناخواسته از جانب مخلوقات یا ضررهای حاصل از رجحان اشتباه.

عوذ: پناه بردن به واسطه مواجهه با شر و شر عامل محرک برای در امان قرار گرفتن. شر می شود قید معنایی عوذ
نه بالعکس.

آیه ۳

غاسق: ظلمت / تاریکی / اذا وَقَب: وقتی که نهادینه شود، داخل شود و استقرار یابد.

مصادیق غاسق: جهل / تعصب / فرهنگ های وارداتی به انحراف کشنده / ناامیدی / فقر

وقتی غاسق وقب می شود پناه بردن حتمی است.

وقتی می گوید مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ نَه این که بگذار نهادینه بشود بعدا پناه ببر، یعنی تاکید می کند که اولویت این
است که قبلا از نهادینه شدن پناه ببر.

إِذَا وَقَب: هر قیدی محدود نمی کند بلکه تاکید می کند یک نظام اولویتی ایجاد می کند و می خواهد بگوید که
ماهیت غسق، وقب است.

آیه ۴:

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ يَكُ هَمَجِينِ حَالَتِي دَارِد كِه وَ مِنْ شَرِّ إِذَا نَفَسْت زِيْرَا وَقْتِي فِي الْعَقْدِ مِي كَنْد و مِي كُوِيْد
كَاثِن دَر تَقْدِيْرش اَسْت.

نفثات: کسانی که در گره ها می دمند که دو حالت دارند یا گره بسته را باز، گره باز را بسته می کنند به صورت نابجا
یعنی پیوند دو نفر را که بسته شده را باز می کنند یا دونفری که نباید بینشان ارتباط باشد را ارتباط می دهند.

اگر کسی بخواهد مصداقا به شر شناخت پیدا کند النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ خِيْلِي خُوب اَسْت.

بعضی از واژه ها لفظشان مونث است.

عقد به معنی پیوند است، پیوند در ساحت روابط البته عقد را در ساحت اعتقادات هم داریم که به آن عقیده می-گویند اما در قرآن نیامده است. مصادیقش عقد نکاح، نذر، قسم، بیع است. خود عقد در تبع روابط است و مثبت است بنابراین می توانیم نفت را به معنی سست کردن بگیریم و عقودی که باید باشد را سست کرد.

در بحث عرفی این گونه می شود که اختلال در عقود یعنی یک عقد نکاحی نباید صورت بگیرد اما می گیرد در واقع بهم خوردن پیوندهاست مصداقش این است که یک نفر ازدواج می کند آنوقت خانواده ها یک حرفهایی می زنند که بین شان شکر آب می شود و اختلاف می افتد.

نفاثات در واقع شاید یکی از علت هایی که مونث است به خاطر مخفی بودنش است شاید یک خانواده ای نفهمد که مخالفتش نفاثات است.

انسان طبعاً اجتماعی است و در مراحل رشدش در هر مرحله پیوندهای جدیدی دارد که به صورت تکوینی اتفاق می افتد و انواع پیدا می کند مثلاً پیوند اقتصادی، شغلی و ... اختلال در پیوندها مساوی با اختلال در روابط است، اختلال در روابط مساوی با کند شدن بلوغ یا ماندن در مراحل بلوغ است مثل تغذیه عمل می کند. اگر کسی نتواند با پدر و مادرش خوب باشد با همسرش هم نمی تواند خوب باشد و البته این سیر طبیعی است.

مونث بودن بیشتر با مخفی بودن در ارتباط است

آدم هیچ وقت فکر نمی کند خودش نفاثات باشد لذا باید از خودش پناه ببرد.

آیه ۵:

حاسد: بحث نعمت خیلی مهم است، اولاً نعمت دیده می شود، دوماً ازاله (ازبین رفتن) آن خواسته می شود (طلب ازاله نعمت از دیگران) و نوعاً هم در ارتباط با دیگران است.

اذا حسد: برای از بین بردن نعمت از دیگران اقدام عملی می کند.

برای شناخت فلق و پناه بردن به رب فلق باید به اذا توجه کرد.

اذا: آنگاه، هرگاه

این خدا این ۳ یا ۴ شر را بیان کرده است، آیا همه این شرها در این سه قرار می‌گیرد؟

در اصل همه اتفاقات تجلی اسم رحمان و رحیم است و به واسطه این تجلی خدا امر می‌کند به پیامبر که پناه ببرد به رب فلق که یکی از آنها عام است و سه تا دیگر خاص.

برای پناه بردن:

۱. شناخت محل در امان قرار گرفتن
۲. شناخت راه امنیت جستن یعنی فرآیند پناه بردن است.
۳. شناخت موانع و آسیب‌هایی است که لازم است در مواجهه با آنها پناه برد.
۴. عمل کردن نسبت به شناخت‌های خود

عملیاتی کردن:

۱. خود فرد جزء کسانی که این شرور را ایجاد می‌کنند نباشد.
 ۲. خدا را به عنوان خالق بشناسیم یعنی نوع پناه بردن به سمت فلق است.
 ۳. همه موارد بالا با فلق مشخص می‌شود.
- این سوره و سوره ناس خودشان یک گره‌هایی دارد که باید در مراتب رفع کنیم.

ما می‌خواهیم برای کل قرآن از سوره مدل دربیاریم..

پیش فرض فلق: در عالم خلق است، از معقوله حرکت است و در حوزه مخلوقاتی است که دارای تقدیر هستند و در عالم خلق اتفاق می‌افتد. وقتی فلق می‌گویید حرکت از یک مبدائی شروع می‌شود و یک منتهایی دارد و یک سیری دارد و یک صیوریت یعنی مخلوق یک حرکت درونی دارد و یک حرکت بیرونی.

فلق مرحله‌ای از شی است که حرکت از قبل به بعد خود را نشان می‌دهد. خود این که حرکت را تعریف می‌کنید این حرکت فرع از مخلوقیت است یعنی حتما باید یک چیزی باشد که خلق شده باشد. = مرحله شناسی

واژه فلق در قرآن واژه مرحله شناسی است

هر اتفاقی در عالم محصول خلق و فلق است.

اگر فلق را خوب بشناسیم می‌توانیم مکانیزم پناه را هم بفهمیم.

صیوریت: تجلی درونی است. خود صیوریت قابل مشاهده نیست اما آثار آن قابل مشاهده است

هر موجودی در هر سیری یک صیوریتی هم دارد. سیر ناظر به مرحله است و صیوریت ناظر به مرتبه است.

هر تکاملی که در موجودات و انسان اتفاق می‌افتد محصولی از سیر و صیوریت اوست که بر اساس حرکتی صورت

گرفته و به واسطه نشانه‌هایی قابل رویت است و به این نشانه‌های قابل رویت فلق گفته می‌شود = نشانه شناسی

لذا از مبانی مرحله شناسی و نشانه شناسی در قرآن مباحث علم در می‌آید.

یک جایی مرحله شدن را بالا آوردیم شد مرحله شناسی و یک جایی سیر و صیوریت را بالا آوردیم و

اسمش را نشانه شناسی گذاشتیم.

آغاز هر عملی سوره فلق است یعنی هر کسی می‌خواهد عالم بر علمی بشود آغازش سوره فلق است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات